

آموزه‌های فلسفه اسلامی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۲۴، بهار - تابستان ۱۳۹۸
نوع مقاله: علمی - پژوهشی

ماهیت ماهیت لابشرط مقسمی

(مطالعه و نقد تطبیقی در اصول و فلسفه)*

- سید محمد موسوی بایگی^۱
- غلامعلی مقدم^۲

چکیده

تحلیل امور اعتباری از مباحث مهم معرفت‌شناسی است. اعتبارات ماهیت، در علوم مختلف مورد توجه بوده است. برخی تعدد و تباین این اقسام را حقیقی و عده‌ای آن را اعتبار ذهنی قلمداد کرده‌اند.

در این مقاله با روشی تحلیلی - انتقادی نشان داده‌ایم که با تفکیک میان مقام اعتبار ذهنی و حیث حاکمیت از واقع می‌توان دیدگاه نافیان تعدد را ناظر به تعدد حقیقی و مصداقی، و نظر قائلان به تعدد را ناظر به تعدد اعتبارات ذهنی تفسیر نمود و ادعا کرد که لابشرط مقسمی با ماهیت مهمله و لابشرط قسمی تفاوت حقیقی و واقعی نداشته، لحاظ‌های ذهنی است که با اغراض علمی و تعلیمی پدید آمده و بر اقسام ماهیت، چنان که برخی گمان کرده‌اند، نمی‌افزاید.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۱۰ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۴.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (mmusawy@gmail.com).

۲. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسندهٔ مسئول) (gh1359@gmail.com).

واژگان کلیدی: اعتبارات ماهیت، ماهیت مهمله، لابشرط مقسمی، تباین

اقسام، وحدت اقسام.

مقدمه

پی بردن به نقش مسائل معرفت‌شناسی در تبیین علوم، توجه دانشمندان علوم انسانی را به این حوزه چند برابر کرده و نشان داده است که مباحث معرفت‌شناسی تا چه اندازه در دقت و صحت نتایج حاصله تأثیرگذار است. از این رو شناخت ذهن، نحوه کارکرد و سازوکار پیدایش مفاهیم، مقولات و معقولات، رکن اساسی ورود به بحث در حوزه معرفت‌شناسی فلسفی به شمار می‌آید.

همچنین باید اذعان کرد که مسائلی از این قبیل، سرشتی میان‌رشته‌ای داشته و اختصاص به علم خاصی ندارد. از این روست که علمای اصول فقه از گذشته، بخش مهمی از این علم را به مسائل مفهومی و معرفتی اختصاص داده‌اند. حکما در منطق و فلسفه از آن سخن گفته و در عرفان در عمده‌ترین مباحث یعنی تبیین مراتب وجود پیرامون آن بحث کرده‌اند. لذا ضروری است با تفکیک و جداسازی ساحت‌های پیدایش مفاهیم و کاستن اختلافات، وضوح و شفافیت بیشتری بر ابعاد مورد اختلاف در این مسئله حاکم گردد.

در این مقاله به بازنگری این اعتبارات و تعیین تکلیف در دو مسئله مهم‌تر، یعنی هویت ماهیت مقسمی و تفاوت آن با قسمی و مهمله پرداخته و با دسته‌بندی دیدگاه‌ها در دو موضع اعتبارات ذهنی و حیث واقع نشان داده‌ایم که لابشرط مقسمی با ماهیت مهمله و لابشرط قسمی از حیث نظر به واقع و محکی خارجی، تفاوت حقیقی و واقعی ندارد. لذا از دیدگاه اتحاد میان آن‌ها دفاع کرده و دیدگاه قائلان به تعدد را در موضع اعتبارات ذهنی و ناظر به واقع ثانوی تفسیر و توجیه نموده‌ایم.

تاریخچه و پیشینه بحث

اعتبارات ماهیت را باید از مسائل مستحدثه در معارف اسلامی دانست که قبل از آن چندان سابقه‌ای در مباحث پراکنده معرفت‌شناسی فلسفی نداشته است (مطهری، ۱۳۹۰:

۳۱/۵). این مسئله در حوزه مباحث معرفتی مسلمانان به نحو اجمال در اندیشه ابن سینا مطرح بوده است. او در آثار فلسفی خود مانند *شفا* در مدخل منطق و در الهیات، به ماهیت و اعتبارات آن اشاراتی گذرا دارد و بین ماهیتی که بدون لحاظ زوائد بر معنای مشترک اطلاق می‌شود، با سایر اعتبارات فرق نهاده است (ابن سینا، ۱۴۰۴: ۳۷؛ همو، ۱۴۰۵: ۱۶). البته بحث او در این باره چندان مفصل نیست و به نحو جداگانه و مستقل بنام اعتبارات ماهیت طرح نشده است. به هر حال توجه او را می‌توان نقطه پیدایش این گونه تأملات در باب ماهیت دانست. بعد از ابن سینا، خواجه نصیرالدین طوسی با تفصیل بیشتری کار او را ادامه داده، مباحث او را جمع‌بندی نموده و اولین کسی است که بحثی مستقل را به نام اعتبارات ماهیت مطرح کرده و در آن از ماهیت بشرط لا، بشرط شیء و موطن تحقق آن‌ها سخن گفته است (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۷: ۱۲۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۸۵). قبل از این دو در آثار دیگر فلاسفه و عرفا و اصولیان، بحثی با عنوان اعتبارات ماهیت دیده نمی‌شود. از زمان خواجه و شرح و بسط علامه حلی بر گفتار او، به تدریج علاوه بر اینکه مباحث جدیدتری مانند ارتباط اعتبارات ماهیت با بحث کلی طبیعی به این مباحث افزوده شد، این بحث به دیگر حوزه‌های علمی رایج میان مسلمانان از جمله منطق، اصول فقه و عرفان راه پیدا نمود (ر.ک: مطهری، ۱۳۹۰: ۵۶۸/۱۰).

در اصول شاید بتوان آخوند خراسانی را از پیشگامان طرح این مسئله به شمار آورد. ایشان از اعتبارات ماهیت سخن گفته و به تبع استاد خود سبزواری، ماهیت لابشرط قسمی را اعتباری عقلی معرفی کرده است که این مطلب در میان اصولیان، محور بحث و اشکال و مجادله واقع شده است. با تبیینی که در این نوشته خواهد آمد، روشن می‌شود که سخن این دو صحیح بوده و ناظر به واقع این اعتبارات است (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۴۴).

در عرفان نیز این اعتبارات، البته به نحو متفاوت، در مراتب هستی جریان یافته است (قیصری رومی، ۱۳۷۵: ۲۴۵؛ قونوی، ۱۳۷۵: ۱۹۱). با توجه به ابعاد متعدد این اعتبارات در حوزه عرفان، شایسته است سخن عرفا و مبانی و مبادی اعتقاد آن‌ها در جای خود مورد بررسی قرار گیرد. این نوشته بیشتر ناظر به تبیین ماهیت لابشرط مقسمی، سازوکار پیدایش آن، میزان انطباق، واقع‌نمایی و حاکویت آن از خارج و به تعبیری دیگر مسئله

اتحاد و تعدد واقعی و اعتباری ماهیت لابشرط مقسمی با ماهیت لابشرط قسمی و ماهیت مهمله در دو نگرش ذهن‌گرایی و واقع‌نمایی می‌باشد.

تقریر محل نزاع

مسئله اعتبارات و تقسیمات ماهیت از ابعاد مختلف مورد بحث و اختلاف شدید بوده است (هاشمی‌شاهرودی، ۱۴۳۱: ۶۵۰/۱). موضوع بحث ما یکی از این ابعاد است و آن، «بازشناسی هویت ماهیت مقسمی و تفاوت آن با ماهیت لابشرط قسمی و ماهیت مهمله است». توجه و تأمل در این مسئله، نقش محوری و تأثیرگذار در روشن شدن و فروکاستن اختلاف در سایر ابعاد خواهد داشت. آیا این تباین و تعدد مربوط به عالم فرض و اعتبار است یا آن دو تفاوتی واقعی و حقیقی دارند که مستلزم تکثر ماهیات و تقسیم آن‌ها خواهد شد، موضع مشهور و غالب در این مسئله، تعدد و تباین حقیقی این سه از یکدیگر است که در سه محور عمده بحث شده است: ۱. تفکیک ماهیت لابشرط مقسمی از قسمی، ۲. تفکیک لابشرط مقسمی از ماهیت مهمله، و ۳. تفکیک ماهیت مهمله از قسمی.

طرفداران تعدد برای اثبات هر کدام از این مطالب، ادله‌ای اقامه کرده‌اند. برخی تعدد در هر سه و برخی تعدد در یک بخش را به اثبات رسانده‌اند. ما در این نوشته، ادله قائلان به تباین را مورد نقد و بررسی قرار داده و دیدگاه اتحاد میان این دو را تبیین و تقریر نموده و تلاش کرده‌ایم با ارائه مبانی، قول به اتحاد در هر دو سو را تبیین و تحلیل کنیم و با جدا کردن دو حیطة اعتبار و حاکویت نشان داده‌ایم که تعدد فقط در حیطة اعتبار، وضع و قرارداد صورت گرفته و در واقع همه این اعتبارات، حاکی از یک واقعیت هستند. از این طریق می‌توان موافقان و مخالفان را به هم نزدیک کرد. سخن قائل به تعدد در صورتی موجه است که مراد از آن، تعدد در مقام اعتبار باشد.

با اثبات و پذیرش مدعای ما، بخشی از این اختلافات و در مواردی اصل موضوع اختلاف از میان برداشته می‌شود؛ برای مثال، جایی برای این بحث باقی نمی‌ماند که کدام یک از آن دو کلی طبیعی است. همچنین اشکال دخول مقسم در اقسام بر فرض اتحاد جای طرح ندارد. به علاوه نیازی به جدا کردن ماهیت من حیث هی از همه

اعتبارات که مدرس زنوزی مطرح نموده یا مقسم قرار دادن اعتبار که از سوی مرحوم بروجردی و شاگردان ایشان عنوان شده است، نیست. نیز دیدگاه کسانی مانند شهید مطهری که بر ذهنی بودن تقسیم تأکید نموده‌اند و برخی دیگر که میان دو مقام معقول اول و ثانی تفکیک کرده‌اند، محمل صحیح و موجه پیدا خواهد کرد و نیازی به مسامحه دانستن تسمیه به لابلشروط مقسمی نداریم. البته آن مباحث در حوزه اعتبار و با اغراض علمی و تعلیمی، درست و مورد قبول است. در مقام تعبیر و تعلیم و برای سهولت تصور، اشکالی ندارد که این اعتبارات را به صورت جداگانه و به شکل تقسیم و مقسم و اقسام مطرح کنیم. مدعای ما این است که این اعتبارات در مقام واقع و حقیقت، محکی واحد دارند.

نقد و بررسی دیدگاه تعدد و تباین ماهیات

الف) تعدد ماهیت لابلشروط مقسمی با قسمی

تعدد لابلشروط قسمی با مقسمی یکی از محورهای بحث در مسئله تعدد ماهیات به‌شمار می‌آید. آیا لابلشروط مقسمی با قسمی تفاوتی دارد؟ وجه تفاوت آن‌ها چیست؟ در موضع مشهور پس از آنکه ماهیت به سه نحو بشرط شیء، بشرط لا و لابلشروط اعتبار شد، تلقی آن است که گویا به سه قسم تقسیم شده است: ماهیت بشرط شیء، ماهیت بشرط لا و ماهیت لابلشروط. لذا این سؤال مطرح می‌شود که وقتی ماهیت سه نحوه اعتبار دارد، پس باید مقسمی هم وجود داشته باشد، مقسمی که عام و نسبت به اقسام لابلشروط باشد. پس در واقع دو ماهیت لابلشروط وجود دارد: لابلشروط قسمی و لابلشروط مقسمی، و این دو باید متمایز و متفاوت باشند (مطهری، ۱۳۹۰: ۲۸۴/۵).

تقریر دلیل اول

دو وجه عمده در اثبات تعدد و تباین میان این دو گفته شده است. در تقریر اول، مشهور در وجه تفاوت آن‌ها گفته‌اند که لابلشروط قسمی نقطه مقابل و قسیم بشرط لا و بشرط شیء است؛ زیرا نسبت به آن دو شرطی ندارد و مطلق است، یعنی مقید به اطلاق است، ولی آنچه که مقسم این‌ها قرار گرفته، حتی از این قید اطلاق هم مطلق است.

بنابراین «لابشرط مقسمی» ماهیتی است که عاری از هر قیدی است، حتی قید اطلاق، و «لابشرط قسمی» ماهیتی است که مشروط به اطلاق است (جزائری مروج، ۱۴۱۵: ۶۸۵/۳؛ مظفر، بی تا: ۱/۱۷۴).

نقد و بررسی

۱. این وجه تفاوت میان قسمی و مقسمی شاید برای اثبات اینکه ذهن در اینجا دو اعتبار دارد، یک بار لابشرط را جامع میان دو قسم لحاظ می کند، و بار دوم این لحاظ جامع را در کنار آن‌ها قسیم قرار داده و جامعی دیگر برای این سه قسم اعتبار می کند، کافی باشد. اما نمی توان آن را به عنوان دلیل بر اثبات تقسیم واقعی و تباین و تعدد حقیقی این دو، از نظر محکی خارجی پذیرفت؛ زیرا در مرتبه اول ما با دو محکی حقیقی مواجه بودیم: بشرط شیء و بشرط لا. این اعتبار سوم یعنی لابشرط از نظر تحقق در خارج، قسمی جداگانه از دو قسم دیگر ندارد، و درست است که امری ساخته ذهن نیست، بلکه یک اعتبار ناظر به واقع است، اما حقیقت آن در ضمن آن دو موجود است و مصداق سومی ندارد. بعد از این اعتبار ما لابشرط قسمی را که جامع میان آن‌ها بود، قسیم آن دو قرار دادیم، یعنی یک اعتبار ذهنی را در کنار دو امر واقعی در نظر گرفتیم. حالا برای بار دوم می خواهیم برای این امور سه گانه که یکی از آن‌ها صرف اعتبار بود، مقسمی درست کنیم. این مقسم بر اساس قواعد تقسیم باید در ضمن آن‌ها وجود داشته باشد، در حالی که واقع لابشرط قسمی خودش در ضمن بودن است و حقیقت و مصداقی جدا از آن دو ندارد. پس مقسم هم حقیقتاً باید در ضمن آن دو باشد و به تعبیر دیگر هویتی همسان قسمی داشته باشد.

۲. در مباحث علمی باید مرز میان تعابیر کلامی و عرفی با حقایق علمی مراعات شود. حقایق علمی حتی در حوزه اعتبارات مبتنی بر ضوابط است. با تعابیر لفظی نمی توان حقیقتی را تغییر داد، هویتی را جابه جا کرد، اقسام حقیقی ایجاد نمود و در تحت مقسمی جداگانه داخل کرد. اطلاق چه عدمی و چه وجودی قید است و بنابراین ماهیت لابشرط قسمی داخل در بشرط شیء - اگر وجودی باشد - یا بشرط لا - اگر عدمی باشد - خواهد شد. بنابراین آن امر جامع که به عنوان ماهیت مقسمی اعتبار کردیم، امر مشترک میان

سه قسم نیست، بلکه جامع میان دو قسم بشرط شیء و بشرط لامی باشد. نهایت اینکه بشرط شیء در این تعبیر اعم از شرط وجودی و عدمی لحاظ شده است. اینکه در لفظ بگوئیم مقید به بی قیدی است، واقع را تغییر نمی دهد و تفاوت واقعی با اطلاق و بی قیدی ایجاد نمی کند. اعتبار عقلی لابشرط مقسمی، از نظر مصداقی مانند لابشرط قسمی، مصداقش در همان دو قسم حقیقی تحقق می یابد؛ زیرا خاصیت هر لابشرطی چنین است.

۳. اگر هم قید داشتن ماهیت لابشرط قسمی را بپذیریم، باید در مسئله اطلاق و تقیید به هویت و مفهوم آن قید توجه کرد. با توجه به اینکه بحث در مقام معرفت و مفهوم است، مفهوم قید «اطلاق» بی قیدی است و از حیث واقع، مقید بودن به «بی قیدی» چیزی را مقید نمی کند. البته اطلاق در جای دیگر ممکن است به معنای سریان خارجی باشد، لکن آن معنا در اینجا مراد نیست. از هر قیدی باید تحقق محتوای همان قید را انتظار داشت. آیا وقتی -حسب تعبیر- می گوئیم ذات حق تعالی مقید به نامتناهی بودن است، ذات حق را مقید و متناهی کرده ایم و وقتی می گوئیم حد او نامحدودیت است، او را محدود کرده ایم.

تقریر دوم

این تقریر اختلاف ماهیت لابشرط قسمی و مقسمی را در نحوه تعقل آن دو معرفی کرده است. بر اساس این تفاوت، لابشرط قسمی معقول اولی، و لابشرط مقسمی معقول ثانوی تلقی می شود (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷: ۴۰۴/۳). در این دیدگاه، ماهیت در عالم خارج دو قسم بیشتر ندارد، اما ذهن سه اعتبار جداگانه به نحو معقول اول از این خارج انتزاع می نماید که از نظر اعتبار ذهنی به صورت مستقل در ذهن موجود و معقول اولی هستند؛ زیرا مابازاء آنها در خارج موجود است و این مفاهیم از آنها انتزاع شده اند؛ یعنی از وجود بشرط شیء در خارج مفهوم و ماهیت بشرط شیء، و از وجود بشرط لای در خارج مفهوم بشرط لا، و از جامع خارجی که در ضمن این دو فرد موجود است، لابشرط را انتزاع کرده ایم. در یک مرتبه دیگر، ذهن این سه اعتبار را مورد ملاحظه قرار می دهد و مفهوم دیگری را به عنوان جامع میان آنها لحاظ می کند که می توان آن را

یک موجود مستقل ذهنی دیگر دانست. استقلال ماهیت لابشرط مقسمی امتناعی ندارد؛ زیرا وعاء و مرتبه لحاظ این مفهوم، با وعاء و مرتبه آن سه مفهوم دیگر متفاوت است. آنچه ممتنع است این است که جامع وجود مستقلی در عرض و در ظرف افراد خود داشته باشد، ولی در اینجا ظرف ماهیت لابشرط مقسمی، تعقل ثانوی است، در حالی که ظرف تحقق افراد، تعقل اولی است (همان: ۴۰۵/۳).

نقد و بررسی

این تقریر، تعدد را در حوزه اعتبار ذهنی پذیرفته و همان گونه که گفتیم تعدد در حوزه اعتبار ذهنی با اهداف و اغراض علمی مانعی ندارد. لذا می‌توان این سخن را بر اساس عملکرد ذهن تفسیر و توجیه نمود و آن را همسان نظریاتی که تقسیم را به نحو ذهنی پذیرفته‌اند یا اعتبار را مقسم قرار داده‌اند، تصحیح نمود؛ اگرچه این تقریر نیز از حیث لفظ و معنا قابل نقد و مناقشه است.

۱. مناقشه لفظی این تقریر، در تسمیه جامع میان افراد به معقول ثانی است. حسب اصطلاح، معقول ثانی امری انتزاعی است که اگرچه منشأ انتزاع در خارج دارد، اما خودش وجود خارجی ندارد؛ چه وجود منحاز مستقل و چه وجود طبیعی در ضمن افراد. بنابراین تسمیه جامع میان افراد که باید در ضمن آن‌ها وجود داشته باشد، به معقول ثانی که امری انتزاعی است و فقط منشأ انتزاع دارد، با مصطلح رایج سازگار به نظر نمی‌رسد. هر اعتبار ذهنی معقول ثانی و هر معقول ثانی ماهیت نیست. لذا شایسته است ماهیت مقسمی نیز که در واقع جامع میان افراد خود بوده و در خارج از مرتبه خود دارای فرد است، معقول اولی نام‌گذاری شود که تفاوت حقیقی با لابشرط قسمی جز در تقدم و تأخر اعتبار نخواهد داشت. لذا نمی‌توان هر اعتبار و انتزاع ذهنی را ماهیت نامید. ماهیت فرد واقعی دارد و افرادش در طبقه آن قرار می‌گیرند و به صرف اعتبار نمی‌توان ماهیت جدیدی را ادعا کرد و آن را مقسم قرار داد (نراقی، ۱۳۸۰: ۲۹۳/۱؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۳۲/۱).

۲. در این تقریر، معقول ثانی بر فرض پذیرش از حالات ماهیت به حساب آمده است، در حالی که معقولات ثانی فلسفی را نباید احوال ماهیت دانست. معقولات

ثانوی در واقع احوال و عوارض عامه وجودند، نه ماهیت؛ به این معنا که حیث وجودی آن‌ها عین خارجیت و مساوق با آن است. ماهیت فرع بر این معقولات است و از حدود و قیود این معقولات انتزاع می‌شود، نه اینکه معقولات فرع و حالت ماهیات باشند (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۲۱/۱؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۳۳۹/۱؛ مجمع البحوث الفلسفیه، ۱۴۱۴: ۳۷۶).

۳. بر فرض پذیرش ماهیت لابشرط مقسمی به عنوان امری جدا از اقسام، نمی‌توان ادعا کرد که این ماهیت، صاحب موطن و وعایی ذهنی است. چیزی به نام ماهیت «من حیث هی هی» و طبیعت که در ذهن تحقق پیدا کند، تصور ندارد. آنچه در ذهن تحقق پیدا کرده، کلی و عقلی است نه طبیعت لابشرط. طبیعت نسبت به ذهن و خارج و هر چیز دیگری لابشرط است؛ می‌تواند در ذهن به نحو کلی یا در خارج در ضمن فرد به نحو جزئی تحقق پیدا کند. لذا از این حیث که به ذهن رفته، حکم واقعی‌اش همان کلیت است و مشروط کردن آن به ذهن آن را از لابشرطیت خارج خواهد کرد (سبزواری، ۱۳۷۹: ۱۴۶/۱).

۴. این تقریر که در راستای توجیه و تصحیح تقسیم ماهیت ارائه شده است، در برآوردن این هدف و اثبات تقسیم حقیقی و دفع اشکال ناتوان است؛ زیرا هنوز با این سؤال جدی مواجه است که آیا طبق قواعد تقسیم می‌توان پذیرفت که مقسم معقول ثانی باشد و اقسام آن معقول اولی، در حالی که در هر تقسیم باید مقسم به وجود واحد در همه اقسام موجود باشد؛ زیرا اقسام در واقع افراد همان مقسم هستند، افراد معقول ثانی باید معقول ثانی باشند و افراد معقول اول باید معقول اول باشند. در تقسیم حقیقی، معقول ثانی به معقولات اول تقسیم نمی‌شود و نمی‌توان به صرف انتزاع مفاهیم معقول ثانی از معقولات اول، جامع میان معقولات اولی را از سنخ معقولات ثانی قرار داده و مقسم را به اقسام تقسیم نمود (مظفر، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

ب) تعدد ماهیت لابشرط مقسمی با مهمله

در مسئله تعدد ماهیت لابشرط مقسمی و مهمله و معیار و ملاک جداسازی آن‌ها از هم، دو دیدگاه عمده قابل توجه است که هر کدام بر اثبات مدعای خویش ادله‌ای اقامه کرده‌اند. برخی مانند آخوند خراسانی (۱۴۰۹: ۲۴۳) و محقق نائینی طرفدار اتحاد

این دو اعتبار با یکدیگرند (نائینی، ۱۴۱۷: ۵۷۲/۲) و برخی دیگر مانند مرحوم کمپانی (غروی اصفهانی، ۱۳۷۴: ۴۹۳/۲) و به تبع ایشان مرحوم مظفر (مظفر، بی تا: ۱۷۶/۱)، قائل به تعدد و تباین ماهیت لابشرط مقسمی با ماهیت مهمله می باشند (همان). در ادامه مهم ترین ادله معتقدان به تعدد را طرح و مورد بررسی قرار می دهیم.

دلیل اول

در این وجه و معیار، تفاوت میان این دو در لحاظ یا عدم لحاظ با خارج یعنی مقیس و غیر مقیس بودن نسبت به خارج معرفی شده است؛ به این بیان که ماهیت مهمله بدون مقایسه با خارج از ذات لحاظ شده و ماهیت مقسمی با ملاحظه و مقایسه به خارج از ذات در نظر گرفته می شود و در این ملاحظه و مقایسه است که به سه قسم تقسیم می گردد. در ماهیت مهمله، نظر به ذات ماهیت بما هی می باشد، بدون آنکه ماهیت نسبت به غیر و امر خارج از ذات مقایسه گردد. اما در ماهیت لابشرط مقسمی، نظر به ماهیت در رابطه با مقایسه آن با امر خارج از ذات خواهد بود که این ماهیت لابشرط مقسمی است و به خاطر آنکه با امر خارج مقایسه شده است، از سه حال بیرون نمی باشد: یا نسبت به امر خارج از ذات، بشرط شیء است و یا بشرط لا و یا لابشرط قسمی می باشد (همان: ۱۷۷-۱۷۵/۱).

بنابراین ماهیت لابشرط مقسمی، مقیس الی الامر الخارجی است و در ضمن اقسام وجود دارد، چنان که «کلمه» در ضمن اسم یا فعل و یا حرف وجود پیدا می کند و اگر کلمه وجود مستقل غیر از فعل و اسم و حرف داشته باشد، آنگاه مقسم برای اسم و فعل و حرف نخواهد بود. پس ماهیت لابشرط مقسمی وجود مستقل ندارد، مقسم است و در ضمن یکی از اقسام ثلاثه تحقق پیدا می کند، بر خلاف ماهیت مهمله که وجود مستقل در ذهن دارد و مقسم برای اقسام ثلاثه نمی باشد.

نقد و بررسی

۱. به نظر می رسد که صرف مقایسه یک امر با خارج، نوع و قسم جدیدی پدید نمی آورد. نسب و اضافات امور اعتباری هستند و حقیقتی خارج از لحاظ و اعتبار ندارند. می توان تا بی نهایت برای امری نسبت و اضافه در نظر گرفت، اما این اضافات

حقیقت شیء را تغییر نمی‌دهند و نهایت چیزی که اثبات می‌کنند، یک اعتبار جدید است. به فرض اینکه ماهیت مهمله که در آن فقط ذاتیات مورد لحاظ قرار گرفته است با خارج مقایسه شود، حقیقتش چه تغییری پیدا خواهد کرد؟ آیا از لاشرط بودن خارج شده و مثلاً به شرط شیء یا بشرط لا بدل می‌گردد یا هنوز هم بر لاشرط بودن خود باقی است و سنخی متباین با مقسمی نخواهد داشت؟ پس این اعتبار و لحاظ اگرچه می‌تواند یک تفاوت مفهومی میان این دو ایجاد کند، اما ماهیتی مباین از آن حاصل نمی‌شود که فرد و محکی جداگانه داشته باشد.

۲. این نسبت و مقایسه که معیار تمایز قرار گرفته است، در نظر دقیق، برگشت به بقیه اقسام دارد؛ زیرا اگر این نسبت را یک امر وجودی به حساب آوریم و ماهیت را به آن مقید کنیم، یا مقایسه و نسبت را امر عدمی بدانیم، ولی شرط را اعم از شرط وجودی و عدمی تفسیر کنیم، در این دو صورت، به اعتبار بشرط شیء برخوردار گشت؛ چنانچه اگر این نسبت را امر عدمی بدانیم، مرجع آن اعتبار بشرط لا خواهد بود. با صرف اعتبار نمی‌توان مدعی افزایش حقیقی اقسام ماهیت شد. فایده این اعتبارات، تبیین مفهومی و توضیح علمی است و اشکالی هم ندارد. اما سخن در افزایش یا کاهش قسمی واقعی و متباین بر اقسام ماهیت است با همان تعریفی که از ماهیت و اعتبارات آن داریم. بنابراین اگرچه عدم مقایسه با خارج برای ماهیت مهمله تمایزی اعتباری فراهم می‌آورد، اما نمی‌توان آن را ماهیتی متمایز از لاشرط مقسمی به حساب آورد. ماهیت حدود و خصوصیات شیء خارجی است و چیزی نیست که با لحاظ حاصل شود.

دلیل دوم

معیار دومی که به عنوان ملاک تمایز ماهیت مهمله از مقسمی مطرح شده، استقلال و عدم استقلال ذهنی است. ماهیت مهمله اعتبار ذهنی داشته یعنی در ذهن وجود مستقل دارد، ولی ماهیت لاشرط مقسمی نه در ذهن و نه در خارج وجود مستقل ندارد. بنابراین و با توجه به این حیث استقلالی، ماهیت مهمله هرگز مقسم برای اقسام ثلاثه نمی‌شود، بلکه مقسم اقسام ثلاثه همان ماهیت لاشرط مقسمی خواهد بود (همان: ۱/۱۷۶).

۱. مراد از وجود ذهنی مستقل که بر اساس آن بتوان ادعا کرد ماهیت مهمله مستقلاً در ذهن موجود است و ماهیت لابشرط مقسمی نه در ذهن و نه در خارج وجود مستقل ندارد، روشن نیست. قبلاً تذکر دادیم که تعبیر به ذهنی بودن درباره ماهیت مهمله درست نیست؛ چه رسد به تعبیر به وجود ذهنی مستقل. ماهیت مهمله یا ماهیت من حیث هی هی، یک اعتبار عقلی است که در آن ماهیت نه تنها از وجود ذهنی که از اصل وجود و عدم و جمیع عوارض وجود و ماهیت تجرید شده است. لذا اتصاف به ذهنی بودن، آن را از حد ذات خارج و با وجود ذهنی تخلیط می‌نماید و این با هویت ماهیت مهمله منافی است. بنابراین فرض استقلال ذهنی برای چنین اعتبار عقلی دقیق به نظر نمی‌آید (نراقی، ۱۳۸۰: ۴۶۸/۲؛ سبزواری، ۱۳۶۰: ۳۸۵).

۲. مراد از استقلال و عدم استقلال مفاهیم در ذهن نیز مبهم است. آیا ماهیت مقسمی در ذهن وجود رابط و غیر مستقل و در ضمن افراد دارد یا همان مقایسه با خارج، موجب غیر مستقل شدن آن در ذهن شده است و اساساً درباره مفاهیم ذهنی می‌توان چنین سخنی گفت؟ به نظر می‌رسد ربط و تعلق و در ضمن بودن درباره مفاهیم ذهنی قابل تصور نبوده و از خصایص وجود خارجی به حساب می‌آید. عالم خارج است که ظرف وجودات و روابط وجودی میان آنهاست. ذهن عالم مفاهیم است و مفاهیم بما هو مفهوم، در عالم ذهن به هم ربط و وابستگی و تعلق وجودی ندارند که بتوان یکی را به استقلال و دیگری را به تعلق متصف کرد. البته در مراتب انتزاع ممکن است مرتبه‌ای از مفاهیم مسبوق به مراتب قبل باشد یا دو مفهوم از نظر تعقل به هم وابسته باشند، اما هنگام تحقق از حیث مفهوم ذهنی بودن و حمل شایع با هم ارتباط وجودی و تعلقی ندارند و این مدعا پذیرفتنی نیست (طباطبایی، ۱۳۸۶: ۸۷).

۳. استشهد به تقسیم نحویان درباره کلمه برای تأیید و اثبات دخول مقسم در اقسام صرف نظر از میزان اعتبار روش‌شناختی، قادر به سامان دادن این بحث نیست؛ زیرا چنان که گفتیم در اینجا اصلاً تقسیم حقیقی وجود نداشته و در واقع انتزاع و اعتبار است. لابشرط قسمی و مقسمی هر دو اعتبار جامع میان دو قسم دیگر است. اساساً برای ماهیت مقسمی سه فرد حقیقی وجود ندارد که تقسیم حقیقی درست باشد. مقایسه

با کلمه نیز صحت تقسیم را اثبات نمی‌کند. مباحث حقیقی را نباید به امور وضعی تنزیل کرد. در آنجا هم در میان اقسام کلمه، دو اعتبار حقیقی است به شرط لا و بشرط شیء، یعنی اسم و فعل به شرط شیء است یکی به شرط زمان و معنا و یکی به شرط معنا و حرف به شرط لا از آن دو می‌باشد و فرد لا بشرط جداگانه‌ای که تقسیم آن‌ها باشد، حقیقتاً وجود ندارد. ذهن یک معنای جامع میان آن دو لحاظ می‌کند که لا بشرط است و آن کلمه است که به اعتباری قسمی است و به اعتباری مقسمی و به حسب واقع و حقیقت هر دو یکی است. بنابر این در تقسیم ثنائی، نه کلمه سه قسم دارد و نه ماهیت. کلمه هم دو مصداق بشرط شیء و بشرط لا دارد که بشرط شیء آن خود دو قسم شده است.

۴. به زعم قائل از آنجا که مقسم امری مقیسی است و باید در ضمن اقسام خود حاضر باشد، باید میان مقسم و اقسام از حیث مقیسی بودن انطباق ایجاد کرده و هر دو را مقیس قلمداد نماییم، در حالی که جهت مقایسه در اقسام سه‌گانه اولیه ماهیت با جهت مقایسه در مقسم متفاوت است و آنچه شرط تقسیم است، این است که مقسم به وجود واحد در اقسام موجود باشد. چگونه ماهیت مقسمی که مقیس نسبت به اعتبارات ذهنی است، با همین وجود خود در میان اقسامی که مقیس به شرط خارجی هستند، وجود دارد؟ آیا صرف اشتراک در مقیست برای صحت این تقسیم کافی است و مقایسه که یک مفهوم اضافی است و در متعلق و مقیس‌الیه خود معنا پیدا می‌کند، به تنهایی و بدون لحاظ متعلق، وجود جداگانه و مشترک دارد؟

دلیل سوم

دلیل سوم با استفاده از قواعد تقسیم تقریر شده است. از آنجا که قانون در باب تقسیم، آن است که هر قسمی با اقسام دیگر ضد و قسیم هم هستند و اجتماعشان ممکن نیست، ولی هر قسمی با مقسم خود متحد است و قسیم او نمی‌شود، چنین ادعا شده است:

«قانون در باب تقسیم، آن است که هر قسمی با اقسام دیگر ضد و قسیم هستند و اجتماعشان نشاید، ولی هر قسمی با مقسم خود متحد است و محال است که قسیم او باشد. بنابراین می‌گوییم ماهیت مهمله، با اعتبارات سه‌گانه متضاد هستند، مهمله غیر مقیس است و اعتبارات مقیس» (محمدی، بی‌تا: ۳۴۶/۱).

۱. در مطالب قبل روشن شد که مقیس بودن برای ایجاد اتحاد و انطباق میان مقسم و اقسام کافی نیست؛ زیرا مقیس بودن در مقسم با مقیس بودن در اقسام از نظر سنخ متفاوت هستند و اگر مهمله مقسم نباشد، مقسمی نیز چنین قابلیت نخواهد داشت.

۲. چنان که قبلاً اشاره کردیم، مقیس بودن صرفاً یک اعتبار است و نهایت چیزی که می‌تواند ایجاد نماید، تمایز مفهومی و اعتباری است، نه اینکه حقیقت ماهیت مهمله را از ماهیت مقسمی متمایز و متباین نماید. حقیقت ماهیت مهمله با لابشرط مقسمی لابشرطیت است و با اقسام جمع می‌شود.

۳. قاعده مورد استناد، مربوط به تقسیم حقیقی است. در مسئله اعتبارات ماهیت هنوز اصل این مسئله که تقسیمی صورت گرفته یا نه، ثابت نشده است، بلکه ابتدائاً چنین فرض شده که میان این اعتبارات باید جامعی وجود داشته باشد و آن جامع همان ماهیت لابشرط مقسمی است و لذا اصل تقسیم بر اساس آن فرض استوار گردیده است و اکنون مستدل می‌خواهد به مدد این تقسیم احتمالی، تعدد مقسم با اقسام را ثابت کند، در حالی که اصل تقسیم مبتنی بر پیش فرض تعدد است و اثبات تعدد از طریق تقسیم مواجه با دور است. بنا بر مدعای ما، اعتبار مقسمی همان قسمی است و تقسیمی هم وجود نخواهد داشت، فضلاً علی التعدد.

۴. اگر معیار قسیم بودن تضاد بوده و ماهیت مهمله قسیم لابشرط مقسمی باشد، به حکم همان قواعد تقسیم که مستدل به آن‌ها تمسک کرده است، باید میان این دو نیز مقسمی وجود داشته باشد و این سؤال مطرح می‌شود که مقسم میان این دو چیست؟ و بحث درباره فرق گذاشتن میان مقسم و اقسام و ایجاد کردن تقسیمی دیگر و فرض نمودن اعتبار و جامعی میان اقسام تکرار شده و ادامه خواهد یافت.

دلیل چهارم

این دلیل نیز با توجه به پذیرش تقسیم و قواعد آن اقامه گردیده است، با این بیان که مقسم هرگز وجود منحاز و مستقل از اقسام ندارد، بلکه همواره به وجود اقسام، موجود

است، مثلاً کلمه، یا اسم است یا فعل یا حرف، امری که وجود مستقل دارد، هرگز نمی‌تواند مقسم برای عبارات سه‌گانه باشد. از آنجا که ماهیت مهمله من حیث هی است و بدون مقایسه لحاظ شده، وجود مستقل ذهنی دارد، لذا نمی‌تواند مقسم این عبارات سه‌گانه باشد. پس ماهیت لابشرط مقسمی، مقسم این سه است و کاملاً روشن شد که این دو اصطلاح، متباینان هستند نه مترادفان (مظفر، بی‌تا: ۱۷۶/۱).

نقد و بررسی

نقد اجزاء استدلال اخیر در مطالب گذشته بیان گردید. در اینجا فقط نسبت به نحوه لحاظ ماهیت مهمله و استقلال ذهنی آن، که چند بار مورد ادعا قرار گرفته است، توضیحی تکمیلی بیان می‌کنیم: این مطلب که ماهیت مهمله از آنجا که من حیث هی و بدون هر گونه مقایسه و لحاظ با خارج تصور شده و نوعی انقطاع از همه چیز دارد، پس یک نوع استقلالی هم در ذهن خواهد داشت و ماهیت مقسمی چون چنین انقطاعی ندارد و با مقایسه با خارج است، پس وجود مستقل هم ندارد، حاصل برداشت عجولانه و سطحی است که از کلام حکما حاصل شده است.

در لحاظ ماهیت من حیث هی، حکما بارها تذکر داده‌اند که اساساً سخن از وجود ذهن و خارج نیست. آن اعتبار ماهیت یک تعمل شدید عقلانی و تحلیل عمیق عقلی است که نه در ظرف خارج و نه در ظرف ذهن، که در اعتبار عقل حاصل می‌شود. عقل این قدرت را دارد که ماهیت را من حیث هی و بدون هیچ قید و شرطی زائد بر ذات لحاظ کند و در این اعتبار و لحاظ، فرقی میان وجود و عدم و سایر خصوصیات و قیود نیست. در این لحاظ، عقل ماهیت را بدون هیچ قیدی حتی قید وجود و عدم لحاظ می‌کند. پس در این لحاظ، حتی اصل وجود هم داخل نیست؛ چه رسد به اینکه بخواهیم وجود مستقل ذهنی نیز برایش در نظر بگیریم (سبزواری، ۱۳۷۹: ۳۴۰/۲). این همان مسئله مهم ارتفاع نقیضین از مرتبه ماهیت در یک اعتبار عقلی است که جداسازی ظرف تجرید آن از تخلیط، نیازمند توجه دقیق است؛ زیرا ماهیت در عین همین لاقضائیت نسبت به عوارض وجود و ماهیت، در ذهن هم وجود دارد، اما از حیث وجود ذهنی خود، من حیث هی نیست. عقل در آن اعتبار تجریدی حتی از

این تخلیط ذهنی هم صرف نظر نموده است و سخن از وجود ذهنی گفتن را خروج از مرتبه ماهیت من حیث هی می‌داند. ماهیت از این جهت که در ذهن وجود دارد، هیچ فرق وجودی با ماهیت مقسمی و قسمی ندارد و نمی‌توان به مستقل بودن یکی و غیر مستقل بودن دیگری حکم کرد. آن‌ها هم جامع و اعتبار ذهنی هستند؛ ماهیت قسمی جامع میان دو قسم، ماهیت مقسمی جامع و اعتبار میان سه قسم و مهمله جامع و اعتبار ذهنی دیگری است، لذا همه ذهنی هستند، کما اینکه در حقیقت هم هر سه لابلشروط هستند. این کار حقیقت لابلشروط را عوض نمی‌کند (فارابی، ۱۳۸۱: ۲۴۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱: ۵۸/۱؛ سبزواری، ۱۳۷۹: ۳۳۴/۲). عالم خارج، عالم وجود است، لکن وجودات مقید به حسب محدودیت و تقیدی که در آن‌ها هست، خصوصیات پیدای می‌نمایند. این خصوصیات و چیستی‌ها، انعکاسی در نفس و ذهن دارند که ماهیت نامیده می‌شود. در ماهیات مخلوط و بشرط شیء، این معنا روشن است. درباره طبیعت مطلقه و لابلشروط که ماهیت من حیث هی حاکمی آن است، عقل مفهوم جامع میان افراد مجرد و مخلوطه را لحاظ و برای آن طبیعت که در ضمن هر دو فرد هست، معنا و ماهیتی اعتبار می‌کند. محکی این مفهوم من حیث هی، فردی در کنار افراد نیست، بلکه طبیعت و جامع در ضمن افراد است.

شاید به جهت وجود همین نابسامانی و عدم هماهنگی در فهم و اصطلاح بوده که حکیم زنوزی در عین حال که ماهیت من حیث هی را کلی طبیعی معرفی کرده، آن را از اصل این تقسیم و اعتبارات خارج نموده و سنخی کاملاً متباین با همه این اعتبارات حتی لابلشروط مقسمی معرفی کرده (مطهری، ۱۳۹۰: ۲۷۲/۷) و مرحوم بروجردی تقسیم را از ماهیت نفی نموده و آن را نسبت به اعتبار جاری دانسته است (همان: ۵۷۸/۱۰؛ حیدری، ۱۴۲۲: ۱۷۹/۲) و شهید مطهری اساساً این اعتبارات را حاکمی از خارج و ما به نظر نمی‌داند، بلکه اعتباراتی می‌داند که درباره ماهیت به اعتبار ما فیه نظر و در ذهن انجام گرفته است (مطهری، ۱۳۹۰: ۲۷۲/۷) و مرحوم امام تقسیم را مربوط به طبایع کلیه دانسته و در سایر موارد مانند وجود به عنوان تقسیم حقیقی جاری ندانسته است (قیصری رومی، ۱۳۷۵: ۱۵۵).

بشرط شیء و در معنای عدمی داخل در بشرط لا می‌باشد و خروج از این دو فرض ندارد.

۲. اینکه مهمله چون مطلق است و شرط ندارد می‌تواند جامع میان سایر اقسام باشد، مورد قبول نیست؛ زیرا ماهیت لابشرط قسمی هم چنین خصوصیتی دارد، بلکه در تحقق در ضمن افراد و جامعیت نسبت به آن‌ها سزاوارتر از مهمله است؛ چون در مراتب اعتبار نزدیک‌تر از مهمله به اقسام است. ماهیت لابشرط قسمی اعتباری واقعی و اولی و ناظر به واقع است، در حالی که اعتبار مهمله و مقسمی اعتبار محض و ثانوی به حساب می‌آیند. البته قسمی شرط دارد، اما شرط اطلاق، و ما باید از هر شرطی اقتضای همان شرط را توقع داشته باشیم. ثمره شروطی مانند اطلاق و لایتناهی و لاحدی، اطلاق و لایتناهی و لاحدیت است و از نظر واقع با اطلاق فرقی ندارد. تغییر دادن عبارت «مشروط» به «محدود»، تمایز حقیقی میان مهمله و قسمی ایجاد نمی‌کند.

دلیل دوم

بر اساس این استدلال، در ماهیت مهمله فقط ذات و ذاتیات مورد نظر است و نمی‌توان به چیزی خارج از ذات و ذاتیات بر آن حکم کرد، در حالی که در لابشرط قسمی چنین نیست و می‌توان به اشیا دیگر خارج از ذات و ذاتیات بر آن حکم کرد (مظفر، بی‌تا: ۱۷۶/۱).

تقدیر و بررسی

قبلاً توضیح دادیم که ماهیت مهمله که به تعبیر مستدل، ماهیت من حیث هی است، یک نحوه اعتبار در لابشرط است و اگرچه ممکن است اختلاف مفهومی با سایر اقسام ایجاد کند، اما از نظر حقیقت همان جامع و کلی و طبیعی میان افراد است، همان گونه که حقیقت قسمی هم همین است؛ البته به اعتباری مقدم بر مهمله و به‌عنوان جامع میان بشرط شیء و بشرط لاست. اینکه در مهمله نظر فقط منحصر در ذات است، مربوط به عقد الوضع و نسبتی است که موضوع با افراد خود دارد و موجب نمی‌شود که در عقد الحمل و مقام حکم نتوانیم به چیزی خارج از ذات ماهیت بر آن حکم کنیم. در مقام عقد الوضع هر عنوانی که در قضیه قرار گیرد، ناظر به ذات

می‌باشد و از این جهت بین قسمی و مهمله تفاوتی نیست و فرقی نمی‌کند که موضوع را به نحو مهمله در نظر گرفته باشیم یا لابشرط قسمی. حقیقت ماهیت مهمله از این جهت تباینی با لابشرط قسمی ندارد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. با تمایز میان ظرف اعتبار ذهنی و حیث واقع‌نمایی و حاکی‌ت از خارج می‌توان دیدگاه طرفداران تباین را ناظر به مقام مفهوم و اعتبار و دیدگاه طرفداران اتحاد را ناظر به حیث واقع و وحدت محکی این اعتبارات تفسیر نمود.
۲. ماهیت لابشرط قسمی، لابشرط مقسمی و ماهیت مهمله، حقیقتاً با هم تفاوت و تباین نداشته و تعدد آن‌ها فقط در ظرف اعتبار ذهنی و با اهداف علمی و تعلیمی صورت گرفته است. ادله طرفداران تعدد ناتمام و محل تأمل و تردید و خدشه است.
۳. با تحلیل سازوکار مواجهه ذهن روشن می‌شود که ذهن بعد از شناخت ماهیت بشرط شیء و بشرط لا، در اعتباری اولیه و ناظر به آن دو قسم، ماهیت را به عنوان جامع میان آن دو اعتبار می‌نماید. بنابراین قسم سوم که لابشرط قسمی باشد، اعتباری اولی و جامع لابشرط میان آن دو است و به حکم حضور طبیعت در افراد، در ضمن آن‌ها موجود است. آنگاه این اعتبارات را قسیم به حساب آورده در اعتباری ثانوی و صرفاً معرفت‌شناختی، جامعی لابشرط به عنوان مقسم میان این اقسام لحاظ می‌نماید که آن را لابشرط مقسمی می‌نامیم. حقیقت این جامع، باز هم لابشرطیت است که از آن به طبیعت یا کلی طبیعی تعبیر می‌کنیم. از نظر حقیقت، تفاوتی با قسمی ندارد و از نظر تحقق اگر بخواهیم مصداقی برایش مشخص کنیم، در ضمن همان دو ماهیت اول موجود است. واقع حقیقی و تحقق آن‌ها یکی است، اگرچه واقع علمی آن‌ها در مقام اعتبار تفاوت دارد و آنچه به عنوان دلیل برای اثبات تعدد میان اقسام ماهیت گفته شده، تنها قادر است تمایز ذهنی و اعتباری میان آن‌ها را ثابت نماید.



موجز المقالات

دراسة تحليلية فلسفية في وجهة نظر الملائ صدرا في اللوح المحفوظ ولوح المحو والإثبات

- محمّد علىّ وطن دوست (أستاذ مساعد بجامعة فردوسى بمشهد)
- سيّد مرتضى حسينى شاهرودى (أستاذ بجامعة فردوسى بمشهد)

يُعَدّ العلم الإلهيّ الفعليّ إحدى المسائل الفرعية المتعلّقة بالعلم الإلهيّ في الفلسفة الإسلاميّة. وعبرت الآيات والروايات من هذه المراتب بتسميات شتى مثل: القضاء، والقدر، واللوح، والقلم و.... واهتمّ الملائ صدرا كغيره من المفكرين الإسلاميين بدراسة أنطولوجيا هذه المفاهيم عبر مقارنة فلسفية. ونستنتج من مجموع آراء الملائ صدرا أنّه يعرض تفسيرين أنطولوجيين لحقيقة اللوح المحفوظ ولوح المحو والإثبات وذلك على أساس أصليين من الفلكيات البطلميوسية والرؤية العرفانية للحقيقة المحمّديّة. وسعى الباحث إلى تقديم تقرير دقيق عن وجهة نظر الملائ صدرا، ودراستها التحليلية بمقاربة فلسفية.

المفردات الرئيسة: اللوح المحفوظ، لوح المحو والإثبات، القلم، القضاء، القدر.

دراسة مقارنة في الماهية اللا بشرط المقسمي بين الفلسفة وعلم الأصول

- سيد محمد موسى بايكي (أستاذ مساعد بالجامعة الرضوية للعلوم الإسلامية)
- غلامعلي مقدم (أستاذ مساعد بالجامعة الرضوية للعلوم الإسلامية)

تفكيك الاعتبارات وتحليل الاعتبارات يعتبر من أهم القضايا الفلسفية والأصولية في نظرية المعرفة. الماهية، اعتباراتها وأقسامها كان تبحث في مختلف العلوم وكان بعض العلماء حكموا بتباين الأقسام وتعددها كما أن البعض يرون بأن الأقسام اعتبارات محضة ذهنية ولا تعدد حقيقي بينها. ألفت هذه المقالة التحليلية المقارنة الأضواء على هذين الموقفين الأصولي والفلسفي. وبالتفكيك بين جهة الاعتبار وجهة الحاكوية عن الواقع، المقالة قد بينت وجه التقارب والجمع بين الرؤيتين. فبإمكاننا أن نعتبر رؤية النافين للتعدد والتباين ناظرًا إلى التعدد الحقيقي والمصادقي ورؤية الموافقين موجّهًا إلى تعدد الاعتبارات في الذهن. إننا قد أثبتنا أن الأقسام الثلاثة - الماهية اللا بشرط المقسمي، الماهية اللا بشرط القسمي والماهية المهملة - راجعة إلى أمر واحد جامع ولا يوجد بين الأقسام تمايز حقيقي. فهذه الأقسام الثلاثة لا تزيد على الماهية وأقسامها شيئًا وإن يترتب عليها أغراض علمية أخرى في مقام البحث والنظر.

المفردات الرئيسية: اعتبارات الماهية، الماهية المهملة، الماهية اللا بشرط المقسمي، تباين أقسام الماهية، وحدة أقسام الماهية.

أضواء على مميزات العلم من منظور القاضي سعيد القمّي

- زهراء توكلّي (طالب دكتوراه في الحكمة المتعالية بجامعة أصفهان)
- مجيد صادقي حسن آبادي (أستاذ مشارك بجامعة أصفهان)
- جعفر شانظري (أستاذ مشارك بجامعة أصفهان)

ترتكز آراء القاضي سعيد القمّي على رؤيته الفلسفية العرفانية الخاصة به، الأمر الذي أسفر عن تفرّد آرائه الفلسفية مقارنة بسابقه من الفلاسفة. ومن ذلك أنّ القاضي سعيد بين موضوع العلم بيانًا مختلفًا عن آراء الملام صدرًا إلى حدّ كبير، وهذا هو الذي أضفى الموضوع أهمية قصوى. هذه الدراسة سلّطت الضوء على مؤلفات والقاضي سعيد وآرائه لاستجلاء ملامح آرائه في موضوع العلم الذي يمكن عدّه أحد وجوه تمايز أفكار

القاضي عن سائر الفلاسفة، ومن شأنه أن يفتح علينا أبوابًا غير مطروقة في أنطولوجيا العلم ونظرية معرفة العلم. وإجمالاً يمكن القول بأن معظم مواقف القاضي سعيد وآرائه في مجال العلم تبنى على تفسيره لاعتبار النفس آية إلهية في الجامعية والكلية؛ حيث لا يعد علم النفس حصولياً، ولا حضورياً، ولا يسوغ وصف الحضورى فيما يخص علم النفس، ويرى أن علم النفس هو بصر العقل بالطباع الكلية، وبهذا يكون حضور الأشياء للإنسان بمعنى ظهورها للنفس العاقلة.

المفردات الرئيسة: العلم، النفس، العقل، القاضي سعيد القمى.

دراسة في نظرية «العلم الإلهي» من وجهة نظر شيخ الإشراق وبول

تيليش

□ محمّد حسين كياني (عضو الهيئة العلمية بمعهد باقر العلوم للبحوث)

□ فاطمة خفري (ماجستير فلسفة الفن)

إذا قارن الباحث بين رأى السهروردي وتيليش في باب العلم الإلهي، يجد وجهين للتقارب ووجهين للتباين. أما وجهها التقارب فالأول منهما أن كليهما يعتقد بمعنى واحد للذات الإلهية، والثاني أنهما يؤمنان بضرورة العلم بالذات، ويعدان الله عالمًا في ذاته. وهذا العلم يعم العلم بالذات والعلم بالأشياء. أما وجهها التباين فالأول اختلاف اتجاههما ومنطلقاتهما بالنسبة إلى الله والعلم الإلهي بالأشياء؛ وتعبير أوضح يرى تيليش أن صرف الوجود يستلزم عدم كون الله موجودًا، وعليه فيجب اعتبار نسبة العلم إلى الله رمزياً، وتقديم تفسير جديد له؛ لكن السهروردي يرى أن الله له كمالات عينية وأنه موجود. إضافة إلى أن الله عالم بجميع الأشياء علمًا حقيقياً باعتباره علّة العلل. الثاني ليس العلم بالكثرات في رؤية تيليش بمعنى العلم والإحاطة بماضيها وحالها ومستقبلها؛ لكن السهروردي يرى أن الله عالم بمبادئ الأشياء وأنه عالم علمًا حضورياً بماضي الأشياء وحالها ومستقبلها، من منطلق الإضافة الإشراقية.

المفردات الرئيسة: العلم بالنفس، العلم بالأشياء، الصور العلمية، اللغة الرمزية،

الإضافة الإشراقية.

دراسة فى انسجام برهان الفصل والوصل مع نظام حكمة المشاء

- بهزاد بروازمنش (طالب دكتوراه فى الحكمة المتعالية بجامعة تربية مدرس)
- حسين غفارى (أستاذ مشارك بجامعة طهران)

اتّسمت نظريّة القوّة التى أبدعها أرسطوطاليس، بالثبات والتوازن مقارنة بغيرها من النظريات المتنوّعة المتعلّقة بالحركة والتى تراوحت بين الحركة والإنكار المطلق. كان يعدّ أرسطوطاليس المادّة الأولى جوهرًا يحمل القوّة ويكون الجسم إلى جانب الجوهر الصورى. وأقامت الفلسفة الإسلاميّة براهين على هذا الموضوع، تعرّض بعضها لنقد لاذع أفضى إلى إنكار فكرة «القوّة». هذا البحث سعى إلى رسم حدّ فاصل بين نظريّة القوّة لأرسطوطاليس وحكمة المشاء والدفاع عن انسجام نظريّته كما سعى إلى دراسة النقد الموجّه إلى برهان «الفصل والوصل»، ليكشف قابليّتها العالية للتقويم والتصحيح -وفق مقارنة صدرايّيّة- مقارنة بغيرها من براهين إثبات الهيولى. ويستمدّ الموضوع أهمّيّته فى تعزيز مكانة حكمة المشاء فى إحدى أبرز القضايا الفلسفيّة أى «القوّة والفعل» فهى من جهة تمهّد لإيضاح آفاق الحركة الجوهرية وحدودها، ومن جهة أخرى تؤثر فى الإيضاح الفلسفى لبعض من التعاليم الدينيّة ذات الأهمّيّة القصوى المتعلّقة بسعادة الإنسان الأبديّة؛ مثل «التكامل البرزخى».

المفردات الرئيسيّة: المادّة الأولى، برهان الفصل والوصل، حكمة المشاء، الانسجام الداخلى.

دراسة تحليليّة نقدية ثنائيّة فى برهان الصديّقين للملّا صدرا

- على أرشد رياحى (أستاذ بجامعة أصفهان)
- مجيد صادقى حسن آبادى (أستاذ مشارك بجامعة أصفهان)
- ربابة جليلي بهابادى (طالبة دكتوراه فى الحكمة المتعالية بجامعة أصفهان)

ثمّة برهان على إثبات وجود الله تعالى يصطلح عليه بـ«برهان الصديّقين». وعلى أساس مبادئ الحكماء يُعدّ هذا البرهان من أسدّ البراهين وأخصرها حيث لا يستدلّ فيه على الله تعالى بغيره. قدّم الملّا صدرا تقريرًا عن برهان الصديّقين على أساس أصالة الوجود، ووحدة الوجود المشكّكة، وإمكان الموجودات الفقرى، مدّعياً بأنّ شروط برهان

الصديقيين متوقّرة في برهانه؛ إلا أنّ الباحثين قدّموا تفسيرات متعدّدة لبرهانه ووجّهوا أكثر من نقد مختلف إليه، منها تعدّد مقدّمات البرهان على الرغم ممّا زعمه صاحبه. سعت هذه المقالة إلى تقييم برهان الصديقيين عبر دراسة برهان الملاً صدرا وفق مقاربتين تبتّاهما الملاً صدرا أى وحدة الوجود المشكّكة، ووحدة الوجود الشخصية. أثبتت هذه الدراسة التحليليّة أنّ برهان الصديقيين للملاً صدرا وفق مقارنة وحدة الوجود الشخصية أقرب إلى البرهان المشروط المذكور؛ إلا أنّه سيواجه إشكالات أخرى.

المفردات الرئيسة: الملاً صدرا، برهان الصديقيين، وحدة الوجود المشكّكة، وحدة الوجود الشخصية، واجب الوجود.

«الماهية» في ما بعد الطبيعة لمير داماد؛ دراسة دلالية

□ سيّد محمّد منافيان

□ دكتوراه في الفلسفة الإسلاميّة

إحدى الخطوات الرئيسة إلى التعرّف على الآراء الفلسفيّة واستيعاب النصوص الفلسفيّة، تتجسّد في تكوين معرفة دقيقة وشفافة لمرامى مصطلحات الفلاسفة ودلالاتها؛ الأمر الذي يحول دون الوقوع في مغالطة اشتراك اللفظ. يأتي مير داماد في عداد الفلاسفة الذين أثروا مدوّنة المصطلحات الفلسفة الإسلاميّة بمفردات ومصطلحات جديدة من جهة، ومن جهة أخرى، استعمل بعض المفردات الفلسفيّة القديمة الكثيرة الترداد في حقول دلالية جديدة. ومفردة «الماهية» إحدى المفردات الرئيسة في فكر مير داماد، ولا تتكوّن لدى الباحث فكرة صحيحة واضحة المعالم عن النظام الفلسفيّ لدى مير داماد ما لم يعرف الدلالات المقصودة لمير داماد من هذه المفردة. يريد مير داماد، بـ«الماهية»، ما به الشيء هو هو. لذلك فإنّ الماهية تشكّل معياراً لهوية الشيء وكلّ وصف ينطبق في الحمل الأوّل على شيء، يشكّل ماهيته. مقام ذات الماهية، هو مرتبة التقدير والفرض، وعندما تكون للماهية فعلية، تخرج من مرتبة التقدير دون تبدّل وتغيّر، وتغدو حقيقةً أو متقرّرة. والمعنى المصدرى للوجود، إنّما يُنتزع من مرتبة تقرّر الماهية.

المفردات الرئيسة: الماهية، الماهية التقديرية، الماهية التحقيقيّة، التقرّر، الحمل الأوّل الذاتي، مير داماد.

دور مسألة بساطة المشتق أو تركيبه في تكوين استدلال شيخ الإشراق

على اعتبارية الوجود والردود عليها

- سيد أحمد حسيني سنك تشار (طالب دكتوراه في الفلسفة الإسلامية بجامعة تربية مدرس)
- محمد سعيد مهر (أستاذ بجامعة تربية مدرس)

يُعدّ شيخ الإشراق من أنصار اعتبارية الوجود. ويعتمد في إثبات هذا الموضوع ثلاثة استدلالات تقوم على بساطة المشتق أو تركيبه. تحرّر صدر المتألهين من جميع إشكالات السهرورديّ بتقديم تحليل جديد عن تركيب المشتق ورسم الحدود الفاصلة بين الخصائص المفهومية والخصائص المصادقية. حاول المظفر الاستشكال على استدلال السهرورديّ باعتماد بساطة المشتق؛ لكن بغض النظر عن الإشكالات المتعددة الواردة على نظرية بساطة المشتق، أثار السهرورديّ - لو افترضنا بساطة المشتق - إشكالات على التحقق الخارجي للوجود تستدعي الإجابة عنها. غلّط العلامة الطباطبائيّ استدلال السهرورديّ من الأساس، معتبراً كلّ محاولة للردّ عليه تأييد الاستدلال الخاطيء في المنهج الفلسفيّ. ومن شأن الاستدلال المذكور وأيّ استدلال لغويّ البنية أن يوقعنا في ورطة الخلط بين الحقيقة والاعتبار، وبشكل عام لا يمكننا أن نتوقع التزاماً ميتافيزيقياً من المباحث الاعتبارية.

المفردات الرئيسية: اعتبارية الوجود، بساطة المشتق، استدلال لغويّ البنية، السهرورديّ، صدر المتألهين، المظفر، العلامة الطباطبائيّ.

أسماء الله تعالى في دعاء عرفة للإمام الحسين عليه السلام، تصنيفها وتطبيقها

في المباحث العرفانية

- سيد مسعود عمرانيّ
- دكتوراه في علوم القرآن والحديث

أحد أعمق المباحث المعرفية هو بحث أسماء الله تعالى الذي يمثل الأصل وقطب الرحي لموضوع التوحيد ومعرفة الله تعالى، ونرى أروع تجلياته في دعاء عرفة للإمام الحسين عليه السلام. هذه المقالة سعت إلى بيان رأى الإمام سيد الشهداء عليه السلام في كيفية اتّصاف

أسماء الله تعالى في دعاء عرفة. ولما كانت مضامين دعاء عرفة منسجمة مع مباحث العرفان النظرى، استهّل الباحث مقالته بتناول أسماء الله وتقسيماته من منظور العرفان النظرى، ثم تطرّق إلى مواضيع ملائمة مع دعاء عرفة، وانتهت المقالة إلى دراسة أنواع أسماء الله (الاسم الجامع، أمّهات الأسماء، أسماء الذات، الصفات والأفعال، الأسماء الجلالية والجمالية، والأسماء الثبوتية والسلبية) في دعاء عرفة بالمنهج العرفانى.

المفردات الرئيسة: الإمام الحسين عليه السلام، دعاء عرفة، أسماء الله، تقسيمات أسماء الله تعالى، العرفان النظرى.

التوحيد الأفعاليّ في ضوء وحدة الوجود من منظور آقا علىّ مدرّس

□ محمّد رضا إرشادى نيا

□ أستاذ مشارك بجامعة الحكيم السبزواريّ

إنّ الرؤية التوحيدية والإيمان بمبدأ التوحيد يمثلان النواة الخصبة للموحّدين ومواقفهم الفعلية. وهذا المبدأ هو قطب الرّحى لما يصدر عن الموحّدين من أعمال. ناقش المتكلّمون الإسلاميون في بحوثهم الكلامية توحيد الذات والصفات والأفعال الإلهية مرحلة تلو مرحلة، وشيّدوا عليها مقاصدهم الكلامية. والحكماء الإسلاميون عالّجوا موضوع التوحيد من منطلق ومنهج مختلف وخلفوا وراءهم تراثاً ثرياً بفضل نظراتهم الإبداعية. فلبّ التوحيد في نظرهم الحصيصة الثاقبة هو الإخلاص الذى نراه جلياً في جميع أعمال الموحّدين. التوحيد الأفعاليّ عنوان يحمل هذه الشحنة الدلالية كلّها. ومن هنا ينوى الحكماء الإسلاميون أن يبيّنوا نسبة الآثار والأفعال بالواجب والممكن، بالنسبة الطولية الحقيقية لا المتوازية أو المجازية، إلى كلا الطرفين. وفي مضمار الحكمة المتعالية تخطّى الحكماء من منطلق المعايير التوحيدية المستوحاة من مدرسة الوحي النسبة الطولية أيضاً، وأبدعوا موقفاً جديداً في ضوء معيار «أمر بين الأمرين» وعلى أساس التوحيد الوجودي. وفي السياق نفسه، أودع الحكيم آقا علىّ مدرّس هواجسه المتعلقة بالتوحيد بلغة فنيّة راقية في رسالة في التوحيد. وفضلاً عن بدائع الحكم الذى تطرّق فيه بالتفصيل إلى بيان مبادئ توحيد الوجود، يتناول ببراعة فى هذه الرسالة الوجيزة المبادئ المنتهية إلى التوحيد الأفعاليّ؛ حيث يتبوأ كلّ مفهوم من

التوحيد العامّي والخاصّي والأخصّي مكاتته الخاصّة به لئلا يطغى الأوج والحضيض على بعضهما. وإذا تأمل الباحث مواقفه وآراءه التوحيدية بدقّة، من جهة يزيل شبهة اتهامه بمعارضته لتوحيد الوجود، ومن جهة ثانية يساعد في تكوين تصوّر راقٍ عن قضية التوحيد.

المفردات الرئيسة: آقا عليّ مدرّس، التوحيد الأفعاليّ، توحيد الوجود، أمر بين الأمرين.

دراسة نقدية في أدلّة الفخر الرازيّ على عدم الغائية في الأفعال الإلهية

□ حسن مرادى

□ أستاذ مساعد بجامعة شاهد

غائية الفاعل أو أىّ شيء تشكّل أحد أهمّ المباحث الفلسفية والكلامية ومن أبرز فروعها مسألة غائية الأفعال الإلهية. أقام الفخر الرازيّ استدلالات متعدّدة على إبطال غائية الله، يقدّمها الباحث ضمن ثلاثة أقسام. القسم الأول غائية الله لا تنسجم مع أوصافه مثل كونه الكمال المطلق أو القدرة المطلقة وحدوث الفعل، وفي القسم الثاني لا تنسجم مع بعض أوصاف الإنسان مثل ضيق نطاق السؤال، التناهي في الفهم، والإجبار. القسم الثالث يعدّ الغائية مثيرة للمفارقة. وخلصت هذه المقالة بعد نقد كلّ واحد من هذه البراهين إلى أنّ رأى المعتزلة بشأن الغائية الزائدة على الذات أبطلّ في أغلب الاستدلالات، وليست الغائية الذاتية، كما طرح بعض الفلاسفة مثل ابن سينا.

المفردات الرئيسة: الله، الغائية، الفخر الرازيّ، الإنسان، الخلق.

مبادئ العمل من وجهة نظر الفارابي والملا صدرا

□ أحمد شه غلى

□ عضو الهيئة العلمية بمعهد بحوث كتيّة العلوم والفلسفة في إيران

يأتى موضوع مبادئ العمل في طليعة القضايا المندرجة في نطاق النظر والعمل. وتطرّق الفارابيّ والملا صدرا إلى هذا الموضوع على هامش بعض المباحث الفلسفية؛ حيث يذهبان في إيضاح مسار العمل إلى أنّ أفعال الإنسان من حيث مراحل النشوء

والصدور، خاضعة لجملة من المبادئ التى تبدو فى متواليه من البعيد إلى القريب كالتالى: القوى المدركة، القوّة الشوقية، الإرادة والقوّة العاملة. القوى المدركة تمثّل المبادئ البعيدة لنشاطات الإنسان العمليّة، والقوّة الشوقية والإرادة هما المبدأ المتوسّط لنشاطاته، أمّا القوّة العاملة فهى المبدأ القريب لها. تترابط هذه القوى ببعضها ارتباطاً ترتيبياً وطولياً إيضاحه أنّ القوّة المدركة تثير القوّة الشوقية والقوّة الشوقية هى الأخرى تسبّب الإرادة، والإرادة تعمل فى القوّة العاملة. والعمل باعتباره أحد أفعال الإنسان، يمرّ بالمراحل المذكورة من مرحلة النظر والمعرفة إلى مرحلة العمل والعينية. وعلى الرغم من هذا التوافق، يختلف هذا الحكيمان فى بعض الآراء المتعلقة بموضع البحث. درس هذا البحث وجهات نظر هذا الحكيمين دراسة تحليلية مقارنة.

المفردات الرئيسة: مبادئ العمل، العمل، الإنسان، الفارابي، الملاً صدرا.